

■ **محمد رضا کائینی**

روزهایی که بر ما می‌گذرد، تداعی‌گر سالروز شهادت عالم مجاهد و نماینده فقید رهبر کبیر انقلاب در سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، شهید آیت‌الله حاج شیخ فضل‌الله محلاتی است.از این رو در پاسداشت تکاپوی مخلصانه آن بزرگ، با فرزندانر جمندشان جناب محمود مهدی‌زاده محلاتی گفت‌وشنودی انجام داده‌ام که نتیجه آن را پیش رو دارید. امید آنکه تاریخ پژوهان انقلاب و علاقه‌مندان را مفید و مقبول آید.

■ ■ ■

شاید مناسب باشد که این گفت‌وگورا از نخستین فعالیت‌های سیاسی پدر آغاز کنیم. ایشان در این باره چه پیشینه‌ای داشتند؟

بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم، شهید آیت‌الله محلاتی شخصیتی چند وجهی داشت و به همین دلیل هم شخصیت بسیار جذابی بود.ایشان در عین حال که مسورد وثوق آیت‌الله بروجردی بود و در سن ۲۱سالگی با حکم ایشان برای انجام کارهای تبلیغی و سیاسی به تبریز رفت، به آیت‌الله سید محمدتقی خوانساری و آیت‌الله سید ابوالقاسم کاشانی - که هر دو از عناصر مهم نهضت ملی نفت بودند- علاقه زیادی داشت و لذا در عرصه‌های مبارزاتی شرکت فعال داشت.از جمله زمانی که رژیم تصمیم گرفت جنازه رضاشاه را در قم دفن کند،ایشان به همراه سه چهار نفر دیگر تصمیم گرفت در فیضیه علیه این اقدام صحبت کند و طلبه‌ها را علیه این اقدام بشوراند. همین موضوع نشان می‌دهد که ایشان با وجود سن کم، در شجاعت و مبارزه شاخص بود که برای چنین کار مهمی انتخاب شده بود.ایشان علاوه بسیار زیادی به حضرت امام داشت و پس از رحلت آیت‌الله خوانساری و آیت‌الله کاشانی، تماماً در خدمت نهضت امام قرار گرفت و تا پایان زندگی، لحظه‌ای دست از تبعیت از امام برنداشت.خانه امام در کوچه قاضی در قم، در دست روبه‌روی خانه ما بود و یادم هست شبی که امام از زندان آزاد شدند، به منزل ما تشریف آوردند.البته من در سال ۱۳۴۱، ۱۳۴۲ - که این اتفاق پیش آمد- سه چهار سال بیشتر نداشتم و جزئیات این خاطره را از دیگران شنیدم. تنها چیزی که یادم هست این است که خانه‌مان خیلی شلوغ بود، چون مردم آمده بودند که امام را ببینند. آن شب پدر مادرم، یعنی آیت‌الله شهیدی، روحانی و عالم بزرگ محلات هم حضور داشتند.ایشان استاد پدرم هم بودند و جدیت پدرم در درس و مشارکت ایشان در مسائل سیاسی و اجتماعی باعث شده بود ایشان را به عنوان داماد انتخاب کنند.

اشاره کردید شهید محلاتی در جریان ملی شدن نفت هم فعال بودند. آیا از آن دوران برای شما خاطره‌ای را نقل کردند؟

بله، ایشان می‌گفتند در سال ۱۳۳۲ در جریان نهضت ملی نفت خیلی فعال بودند و یک بار در تبریز وقتی روی منبر بودند، به سمت ایشان تیراندازی می‌شود، منتهای تیر به ایشان نمی‌خورد و فقط از بالای منبر خودشان را به پایین پرت می‌کنند و سرشان می‌شکند؛ خودشان در خاطر نشان در این باره مطالبی گفته‌اند.

از مردمداری و مسولک ملاطفت‌آمیز شهید محلاتی با مردم بسیار سخن گفته‌اند. اگر در این زمینه خاطره‌ای دار بد نقل کنید.

پدرم واقعاً به همه محبت داشتند و از هیچ کمکی به دیگران دریغ نمی‌کردند.ایشان باوجود اینکه مبارز جدی درس می‌خواندند و در فعالیت‌های سیاسی و مبارزاتی هم شرکت می‌کردند، اما لحظه‌ای از مردم و کمک به آنها غافل نبودند.می‌گفتند آن زمانی که در قم درس می‌خواند، هر روز ظهر قبل یا بعد از نماز، موقعی که اتوبوس محلات به قم می‌رسید،ایشان به گاراژ می‌رفتند تا ببینند آیا افرادی که از محلات آمده‌اند، در قم جا و مکانی برای اقامت دارند؟و به پزشک نیاز دارند؟چه مشکلی دارند؟ایشان همشهری‌هایشان را خیلی دوست داشتند و تا آخر عمر هر خدمتی که از دستشان بر می‌آمد به آنها می‌کردند. هر هفته دو سه نفر محلات به خانه ما می‌آمدند و این کار در دوره‌ای هم که ایشان نماینده محلات بودند ادامه داشت و مردم به‌جای اینکه مثل مردم دین نمایندند خودشان به مجلس مراجعه کنند، به خانه‌مان می‌آمدند. همین حسن سلوک پدر باعث شد است که در بسیاری از خانه‌ها و مغازه‌های محلات، عکس ایشان را ببینید و مردم محلات را خیلی دوست دارند.

معمولاً کسانی که فعالیت‌های اجتماعی و سیاسی فراوانی دارند به این جور کارها نمی‌رسند،ولی پدر در مهمانی‌های خانوادگی با روی گشاده حضور پیدا می‌کردند.ایشان با همه حتی کسانی‌که پدرم باهمه برهم فدا می‌نشدند و

همین حسن سلوکشان باعث می‌شد آنها هم در مقابل حاج‌آقا حجاب خود را رعایت کنند.

رفتارشان در جمع خانواده و بچه‌ها چگونه بود؟
معمولاً موقعی که پدرها به خانه می‌آیند، بچه‌ها ساکت می‌شوند تا آنها استراحت کنند. ما تازه وقتی حاج‌آقا می‌آمدند، شیطنت‌مگن گل می‌کرد. حاج‌آقا که می‌آمدند، بچه‌ها شادی و شور خاصی پیدا می‌کردند و با ورود ایشان شوخی و بازی و دور هم جمع شدن شروع می‌شد.

دیگر کدام یکاز ویژگی‌های پدر برای شما برجسته‌است؟

تواضع بیش از حد پدرم نظیر بود. در سال ۱۳۴۲ که به تهران آمدم، نظنری‌ها هیئت کوچکی درست کرده بودند. شغل اعلیشان هم دستفروشی بود. به این شکل که با دوچرخه میل پرده، شلنگ و این‌جور چیزها را می‌برند و در محله‌ها می‌فروختند. پدرم در تهران منبری معروفی بودند. با این همه وقتی آنها برای هیئتشان از پدر دعوت کردند،ایشان بدون لحظه‌ای تأمل پذیرفتند، در حالی که منبری‌های معروف عادت ندارند همه جا بروند و به قولی برای خودشان نشان خاصی قائلند. گاهی پدرم مرا همراه خودشان می‌برند. ماشین هم نداشتم و اغلب با اتوبوس می‌رفتم. گاهی می‌شد پدر برای چهار نفر صحبت می‌کردند؛ هیئت نظنری‌ها را هر هفته می‌رفتند و به این کار خیلی اهمیت می‌دادند. گاهی در همان عالم بچگی از پدر می‌پریدم؛ چرا برای چهار نفر سخنرانی می‌کنند؟ در حالی که مثلا وقتی در مسجد شیخ لطف‌الله حرف می‌زدند، بیش از ۲هزار نفر پای منبر ایشان بودند، اما ابرای



«یادها و یادمان‌هایی از سیره اجتماعی و سیاسی شهید آیت‌الله فضل‌الله محلاتی»

در گفت‌وشنود با محمود مهدی‌زاده محلاتی

شهید محلاتی درباره دین و انقلاب اهل تسامح نبود

پدرم جمعیت ملاک نبود.ایشان همواره به ادای تکلیف فکری می‌کردند و ظواهر دنیوی در نگاهشان هیچ مقدار وارزشی نداشت.

طبعاً در منابرشان گریزهای سیاسی جدی هم داشتند. اینطور نیست؟

همینطور است. مرکز اسناد در کتاب مربوط به پدر، بیش از ۲هزار سند ساواک درباره ایشان را چاپ کرده است. همین میزان سند نشان می‌دهد در زمینه سیاسی هم گوی سبقت را از بسیاری از مدعیان مبارزه بروده بودند.ایشان واقعاً شخصیت بسیار خاصی و تأثیرگذاری داشت و همواره می‌فرمود: با من بد مخالف (بسیار صر) دین را با عمل خودت ترویج کنی، نه با حرف؛ واقعاً هم همینطور بود. تلاش و جنب و جوش انرژی پدر گاهی ما را شرمنده می‌کرد و سعی می‌کردیم تا خودمان مثل ایشان رفتار کنیم.

این همه فعالیت و کارهای گوناگون را چگونه انجام می‌دادند؟

پدر لحظه‌ای آرام و قرار نداشتند. گاهی صبح‌ها ساعت شش و نیم از خانه بیرون می‌رفتند و شب‌ها ساعت ۱۲ برمی‌گشتند. مادرم گاهی گلابه می‌کردند که این تهم‌های شلوغ را به جان من می‌اندازد و می‌روید، اما پدرم تلاش پدر برای بهبود وضعیت ما بود.ایشان اینکه در آمد زبانی نداشت، برای اینکه ما در مدارس خوب درس بخوانیم، پول قرض می‌کرد؛ یک سال ما را در مدرسه علوی گذاشتند، ولی بعد سر قضیه آقای حلیی و انجمن حجتیه، با مدیر این مدرسه اختلاف پیدا کرد و ما را به مدرسه قدس که مدیر آن آقای آل‌اسحاق، پدر آل‌اسحاق وزیر سابق بارگانی بود، بردند. آقای آل‌اسحاق مرد بسیار شرفی بودند و در زندگی من تأثیر بسیار زیادی داشتند. پدر به قدری به درس ما اهمیت می‌دادند که اگر در درسی ضعیف بودیم، ما را کلاس می‌گذاشتند یا برایمان معلم خصوصی می‌گرفتند.همیشه می‌گفتند: «تلبستان‌ها یا بروید کلاس و چیزی یاد بگیرید یا یاسر کار بروید. در هر حال بیکار نمائید، چون بیکاری فساد می‌آورد.»

مرز ملاطفت و خوش‌خویی ایشان تا کجا بود؟

پدر بسیار خوش‌اخلاق و خندهر بودند. تا وقتی که کسی درباره ایشان حرف باطلی می‌زد یا تندی می‌کرد، واکنشی نشان نمی‌دادند، ولی وقتی پای مقدسات به میان می‌آمد، طرف مقابل هر قدر هم که از نظر اجتماعی جایگاه بالایی داشت، به شدت با او برخورد



می‌کردند و موضع می‌گرفتند. معتقد بودند همواره باید طرف حق را گرفت و باطل را نفی کرد. با چنین رویکردی قطعاً انسان دشمنانی پیدا می‌کند.

ماجرای حمایت شهید محلاتی از بنی‌صدر که برای ایشان تبعات سنگینی هم داشت، چه بود؟

پدرم تابعیت محض از امام داشتند و می‌گفتند: «تا وقتی امام از بنی‌صدر حمایت می‌کنند، همه ما وظیفه داریم از او حمایت کنیم. هر وقت دیگر از او حمایت نکردند، ما هم حمایت نمی‌کنیم.»ایشان می‌گفتند: «تازه ۵۰، ۴۰ روز بود که بنی‌صدر سر کار آمده بود. من رفتم و در حضور آقای بهشتی، آقای موسوی‌اردبیلی و چند نفر دیگر خدمت امام عرض شد که آقا! دفتر بنی‌صدر را مجاهدین خلق اداره می‌کنند و آنها او را منحرف خواهند کرد. امام فرمودند: با بنی‌صدر مخالفت نکن، بسرو و به او کمک کن!» پدرم هم این حرف امام را اویزه گوش خود کردند. وقتی هم که امام علیه بنی‌صدر صحبت کردند، پدرم در زمره کسانی بودند که در مجلس سخنرانی کردند و مشکلات او را گفتند. در حالی‌که در دوره‌ای به خاطر حمایت از بنی‌صدر، بسیار آذیتشان کرده بودند. همین برخورد پدرم تلاش پدر برای بهبود وضعیت بنی‌صدر داشتند. منتها از امام تبعیت و با او همراهی می‌کردند. پدرم به امام بسیار ارادت داشتند.

اشاره کردید که در مورد حمایت از بنی‌صدر بسیار مورد آزار و آذیت قرار گرفتند. در این زمینه خاطره‌ای دارید؟

یک بار پدر در محلات به دیدن یک خانواده شهید می‌روند. برادر شهید به خاطر حمایت پدر از بنی‌صدر به ایشان توهین بدی می‌کنند.حاج‌آقا حرفی نمی‌زنند، در حالی که دایمی نقل می‌کردند ایشان از شدت ناراحتی صورتشان سرخ شده بود؛ حاج‌آقا به پدر و مادر شهید تسلیت می‌گویند و از خانه بیرون می‌آیند. فردای آن روز حاج‌آقا آن فرد را در خیابان می‌بینند و انگار نه انگار که دیروز با ایشان چنین برخوردی شده بود، جلو می‌روند و احوالپرسی می‌کنند. در حالی‌که همین حاج‌آقا موقعی که کمالی شکنجه‌گر معروف در کمیته مشترک به مقدسات توهین می‌کند، به او سیلی می‌زنند و ذره‌ای از اینکه آن شکنجه‌های هولناک روی ایشان انجام شود، نمی‌ترسند؛ حاج‌آقا در جایی‌که توهین به خودشان بود تحمل می‌کردند، ولی توهین به مقدسات را ابداتاب نمی‌آوردند. به همین دلیل هم

تاریخ

کتب و کوفه ۸۸۴۹۸۴۷۹



▲

شهید آیت‌الله محلاتی

پدر بسیار خوش‌اخلاق و خنده‌رو بودند. تا وقتی که کسی درباره ایشان حرف باطلی می‌زد یا تندی می‌کرد، واکنشی نشان نمی‌دادند، ولی وقتی پای مقدسات به میان می‌آمد، طرف مقابل هر قدر هم که از نظر اجتماعی جایگاه بالایی داشت، به شدت با او برخورد می‌کردند و موضع می‌گرفتند. معتقد بودند همواره باید طرف حق را گرفت و باطل را نفی کرد

و سیاسی می‌کرد و وقت چندانی برای تحقیق، پژوهش و نگارش نداشت.ایشان در ۴۰ حدیث حضرت امام را تقریر کرده بود. زمانی که پدرم شهید شدند، حاج‌آقا خواستند این تقریرات تحویل دفتر نشر آثار امام شود. این نوشته‌ها و چند تا از احکام را تحویل آنجا دادیم که نمی‌دانم عاقبتش چه شد.

شهید محلاتی مدتی نماینده امام در سپاه بودند. از آن دوران و دوره‌ای که به دلیل هواداری از بنی‌صدر زیر فشار قرار گرفتند، برایمان بگویید.

اولین نماینده امام در سپاه، مرحوم آقای لاهوتی بودند که آن ماجرای رابطه منافقین و پسرشان پیش آمد و بعد از ایشان، پدرم نماینده امام در سپاه شدند.ایشان حتی با کسانی هم که از نظر فکری با آنها اختلاف نظر داشتند، همکاری می‌کردند و هرگز در پی ایجاد اختلاف نبودند. شهید محلاتی خیلی جدی وارد سپاه شدند و به مسائل جنگ می‌پرداختند.همیشه هم می‌گفتند:باید اختلافات را کنار بگذاریم و فقط به موضوع جنگ بپردازیم.ایشان دبیر جامعه روحانیت مبارز هم بود که در انتخابات ریاست جمهوری از بنی‌صدر حمایت کردند و او رئیس‌جمهور شد. سپس بین بنی‌صدر و حزب جمهوری اسلامی اختلافی پیش آمد و نوک بسیاری از حملات متوجه پدرم شد.مخالفان بنی‌صدر در سپاه هم هوادارانی داشتند که علناً علیه شهید محلاتی فعالیت می‌کردند. حاج‌آقا خیلی سعی می‌کردند وارد این اختلافات نشوند و روی جبهه و جنگ متمرکز باشند. خیلی هم اذیت شدند و گاهی می‌گفتند: انگار بین پتک و سندان گیر کرده‌ام!

یکی از اقدامات برجسته شهید محلاتی، گرفتن امضا‌های عده دخالت‌نبر‌و‌های نظامی و انتظامی در امور سیاسی بود. در این باره بیشتر توضیح دهید.

عده‌ای از شخصیت‌ها با این موضوع موافق نبودند، ولی شهید محلاتی به‌رغم مخالفت آنها، لایحه قانون عدم‌دخالت نیروهای نظامی و انتظامی در امور سیاسی را تهیه کرد و امضاهایش را هم گرفت. در آن دوره مرحوم آقای هاشمی رئیس‌مجلس بود و متقابلاً حاج‌آقا خودشان نمی‌آمد. اختلاف امام با این انجمن هم بسیار جدی بود.قبل از انقلاب امام و مریدان ایشان علیه رژیم شاه مبارزه می‌کردند، ولی عده‌ای از روحانیون عده که به مبارزات سیاسی اعتقادی نداشتند و تعدادشان هم کم نبود. عده‌ای معتقد بودند عذارای و سینه‌زنی و گریه برای حفظ دین کافی است. امام و پیروان ایشان اعتقاد داشتند عذاراری سر جای خود محفوظ است، ولی وظیفه اصلی شیعه پیروی از درس امام حسین(ع) در عاشورا و قیام علیه ظلم است. یادم

هست یکی از گرفتاری‌های پدرم بحث با روحانیونی بود که مبارزه را جزو دین نمی‌دانستند.انجمن حجتیه برای خودش فقط این وظیفه را قائل بود که با بهایی‌ها مبارزه کند و کاری با حکومت نداشته باشد. در حالی که بهایی‌ها دولت‌ست‌نشاده این حکومت را تشکیل می‌دادند. گفته می‌شد خود هویدا هم بهایی است و بهایی‌ها در تمام ارکان حکومت نفوذ کرده بودند. امام و مریدان ایشان معتقد بودند تمام گرفتاری‌ها زیر سر رژیم شاه‌است و بر جهانخواور بودن امریکا، روسیه و غرب تأکید می‌کردند. در یکی دو سال اول انقلاب، امام در سخنرانی جالبی گفتند: عذارای‌ها باید به شیوه مرسوم انجام شوند و این باعث شد کسانی که تصور می‌کردند امام با عذاراری فرخی مخالف هستند، خلع سلاح شوند.

اشاره کردید شهید محلاتی در درس خواندن بسیار جدی و صاحب جایگاه علمی بالایی بودند. چگونه است که تألیفاتی از ایشان باقی‌مانده‌است؟

ایشان در ارتباط با مرحوم آیت‌الله طالقانی خاطره شیرینی را نقل می‌کردند و می‌گفتند: در سلول انفرادی در زندان کمیته مشترک هر روز صبح بعد از نماز، صدای قرآن شنیدگی را می‌شنیدم که به نظرم بسیار آشنا بود، اما تشخیص نمی‌دادم.

حرف زدن با مأمور و بقیه زندانی‌ها هم ممنوع بود. بالاخره یک روز به فکرم رسید خودم قرآن بخوانم و وسط آن به عربی بگویم؛ شیخ فضل‌الله محلاتی هستم و از طرف ببرسم تو کی هستی؟ همین کار را کردم و ایشان هم قرآن خواند و وسطش گفت سید محمود طالقانی است! معلوم شد ایشان دو با نهضت آزادی‌ها و مرحوم آقای طالقانی ارتباط داشتند و به جلسات انجمن اسلامی مهندسی‌ن بزرگسکان می‌رفتند و گاهی در آنجا سخنرانی می‌کردند.ایشان به آقای طالقانی خیلی علاقه داشتند. شبی که آقای طالقانی فوت شدند، یادم هست که ساعت دو نیمه شب، رئیس کمیته محل به در منزل ما آمد و این خبر را حاج‌آقا داد و گفت ممکن است منافقین از این قضیه سوءاستفاده و بحران درست کنند. سریع رفتم و حاج‌آقا را بیدار

۹ جوان ۵۵۹۶

روزنامه جوان | شماره ۵۵۹۶

کردم.ایشان نشست پای تلفن و هماهنگی‌هایی کرد که بیایند و قبل از باخبر شدن منافقین، جنازه را تحویل بگیرند.

شهید محلاتی به شهید مطهری نیز علاقه و ارادت فراوانی داشتند و در کمیته استقبالی از حضرت امام در کنار ایشان و شهید مفتح در واقع کمیته استقبالی را اداره می‌کردند.همیشه می‌گفتند:از آن سه نفر، دو نفر شهید شده‌اند و من مانده‌ام

از چگونگی شهادت ایشان بر ایمان بگویید، چرا در این باره روایات متنوعی وجود دارد؟

در عملیات فافر در نزدیکی فرودگاه اهواز، میگ‌های عراقی هواپیمای ایشان را زدند. من در آن موقع کارمند وزارت امور خارجه در بلغارستان بودم. هنگامی که خبر شهادت ایشان را شنیدم، ما پرواز خود را به سوریه رساندم تا از آنجا به ایران بیایم. عمو و برادر احمد هم به مکه مشرف شده بودند و با هواپیما به دمشق آمدند تا همگی به ایران برگردیم، اما هواپیماهای عراقی یک هواپیمای مسافربری دیگر را هم زدگیری کرده بودند و به همین دلیل پروازها برای ۲۴ ساعت لغو شدند. موقعی توانستیم به ایران برسیم که مراسم تشییع انجام شده بود و فقط توانستیم در مراسم‌های ختم شرکت کنیم.

پس از گذشت سال‌ها از شهادت پدرتان، ایشان را با چه ویژگی‌هایی به یاد می‌آورید و نگاهتان به شخصیت و عملکرد ایشان چیست؟

تجربه به من نشان داده است کسانی که خالص برای خدا و به خلق خدا خدمت می‌کنند، همواره یاد و خاطریشان در ذهن مردم باقی می‌ماند. گاهی من به مناطقی می‌روم و نام شهید را روی مدرسه یا مسجد یا محله‌ای می‌بینم که شهید هرگز به آنجا قدم هم نگذاشته بودند؛ بعد می‌فهمم مثلاً فلان رزمنده در جبهه، با حاج‌آقا برخوردی داشته و این برخورد آنقدر روی او تأثیر گذاشته که وقتی به شهر باروستای خود برگشته، با تلاش فراوان سعی کرده است مستولان آنجا را متقاعد کند نام شهید محلاتی را روی یک مدرسه، مرکز فرهنگی، حوزه علمیه و جاهای مختلف بگذارند و شهید هم آن قدر محبوبیت و وجاهت داشته است که آنها هم قبول کرده‌اند. این نشان می‌دهد برای انسان‌های مخلص هیچ تبلیغ خاصی لازم نیست. مضافاً بر اینکه شهنا از اجر و جایگاه خاصی برخوردارند و طبق فرمایش قرآن اینها هم می‌مانند و از برکات حضورشان دیگران را بهر موند می‌سازند. هرگز به یاد نمی‌آورم شهید محلاتی در دفاع از خود تلاشی کرده یا سخنی گفته باشد. هر چه بود خدا بود و خدمت به خلق خدا او تألیف تکلیف بسدون کوچک‌ترین توقع و چشمداشتی.

شهید محلاتی حقیقتاً ذوب در ولایت بودند و از امام تبعیت محض داشتند و در این راه از هیچ آزار و آذیت و سرزنشی هراس به دل راه نمی‌دادند.ایشان همواره به پیروی از امام، علیه ظلم و ستم موضع‌گیری می‌کردند و به همین دلیل هم از شش سال قبل از پیروزی انقلاب ممنوع‌المنبر شده بودند و در آنجا هیچ حرف نزنند، چون اگر حرف می‌زدند، از این نوع حرف‌ها بود. یادم هست در دوره نمایندگی حضرت امام در سپاه واقعاً آذیت شدند، چون اختلافات بین حزب جمهوری و بنی‌صدر، سپاه هم انعکاس پیدا کرده بود و ترکش‌هایش مدام به ایشان می‌خورد و مخالفان بنی‌صدر علناً علیه ایشان فعالیت و موضع‌گیری می‌کردند. شهید محلاتی هر قدر هم تلاش می‌کردند وارد این اختلافات نشوند، باز هم اذیت می‌شدند. به هر حال زندگی به سرعت بسر می‌گذرد. اینک که به گذشته نگاه می‌کنم، از اینکه در دهه پنجم زندگی خود هستم، تعجب می‌کنم. گویی همین دیروز بود که همراهِ پدر به جبهه می‌رفتم و در کنار ایشان بودم!

تجربه و سبب زندگی پدر را تا چه حد موفق می‌بینید؟

وقتی به پدرم فکر می‌کنم، می‌بینم ایشان زندگی بسیار موفقی داشتند، چون در زمره کسانی بودند که تسلیم رومرگی نشدند و لحظه‌لحظه زندگی‌شان سرشار از خیر، برکت و خدمت است. مهم‌ترین کاری که ایشان می‌توانند در زندگی بکنند، این است که خدا را از خود خشنود کند و شهید محلاتی انصافاً در این زمینه بسیار موفق بودند. کارهای خیر آثار و برکاتش را در دوره زمان نشان می‌دهد. کسانی که به مردم کمک، خدمت و محبت می‌کنند، برندگان واقعی هستند و پدرم از این نظر حقیقتاً زنده‌بودند؛ زیرا حل مشکلات مردم دغدغه می‌کند. کسی را از مرگ گریزی نیست، اما برخی از بندگان خالص خدا توفیق دستیابی به حیات جاودانه را در پرتو اخلاص و محبت بی‌دریغ و خدمت بی‌چشمداشت پیدا می‌کنند. ما باید از زندگی گذشتگان عبرت بگیریم و بدانیم آثار عملکردمان چه نزد مردم و چه نزد خداوند باقی می‌مانند و روزی به خود ما باز می‌گردند. به یکی از معصومین(ع) گفتند: مقدار کمی از کوسفندی رفت. معصوم(ع) فرمودند: اتفاقاً همان‌ها باقی ماندند و این رفتار زندگی حاج‌آقا به‌گونه‌ای بود که به تمامی باقی‌ماند و سودش نصیب ایشان شد؛ زیرا هیچ چیزی را برای خود نگه نداشتند.

ما تشکر از فرصتی که در اختیار ما قرار دادید. پی‌نوشت:

۱-ف/۱



▲

شهید آیت‌الله محلاتی

در حال قرابت‌های کسب

در جمع روزندگان اسلام